

نسبت حکمت و شهروندان مدینه فاضله از دیدگاه افلاطون و فارابی

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۸

تاریخ تأیید: ۹۲/۳/۲۵

یارعلی کرد فیروزجایی*

محمدصادق تقی‌زاده طبری**

انسان با سرشتی اجتماعی همواره سعادت و کمال را جستجو می‌کند؛ از این رو نیازمند بستری مطلوب برای نیل به اهداف عالی خود می‌باشد. جامعه در پرتو حکمت بهترین زمینه برای ظهور و بروز استعدادهای بالقوه انسان است و در این جامعه است که انسان به کمالات والای انسانی‌اش دست می‌یابد. افلاطون آرمان شهر و جامعه فاضله را جهت به فعلیت رساندن همین استعدادها مطرح کرد. پس از او فارابی (مؤسس فلسفه اسلامی) با بهره‌گیری از منابع وحی و تعالیم اسلام ایده مدینه فاضله را در جهت اعتلای مقامات انسانی بیان نمود. در واقع تمام هم و دغدغه افلاطون و فارابی رسیدن شهروندان به سعادت حقیقی است که منوط به جاری شدن حکمت در میان شهروندان جامعه می‌باشد. مقاله حاضر پس از تبیین ماهیت مدینه فاضله به بیان طبقات گوناگون اهالی چنین آرمان‌شهری از منظر این دو فیلسوف می‌پردازد و سپس نقش حکمت را در سطح شهروندان این جامعه (از بالاترین سطح گرفته تا پایین‌ترین آنها) تبیین می‌کند، در پایان قیاسی بین آرای افلاطون و فارابی صورت می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: حکمت، مدینه فاضله، اجتماع، حاکمان، شهروندان، افلاطون، فارابی.

* دانش‌یار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

** دانشجوی دکتری کلام دانشگاه قم.

مقدمه

انسان مدنی بالطبع است و برای بقای خود چاره‌ای جز زیست در اجتماع ندارد و همین امر موجب تشکیل «جامعه» می‌گردد و زمینه را برای رسیدن به کمالات عالی‌ه انسانی فراهم می‌آورد. اما تشکیل هر اجتماعی برای دستیابی انسان به سعادت کافی است؟ یا آنکه لازم است اجتماع انسانی دارای شرایطی خاص باشد تا زمینه رشد و تعالی انسان را فراهم آورد و راه نیل به سعادت را برای وی هموار سازد؟

بی‌تردید اجتماع انسانی باید واجد شرایط خاصی باشد تا اهل خود را به کمال نهایی برساند. فیلسوفان سیاسی در این زمینه سخن گفته‌اند و ویژگی‌های جامعه یادشده را بیان کرده‌اند. اجتماعی که در آن شرایط نیل انسان به سعادت فراهم است، مدینه فاضله نام دارد. یکی از این شرایط که فیلسوفان به‌ویژه افلاطون و فارابی بر آن تأکید کرده‌اند، حکمت است. در واقع آنچه سبب می‌شود اجتماع عده‌ای از انسان‌ها اجتماع فاضله خوانده شود، حکمت است.



حال حکمت چیست و چه نقشی در دستیابی مدینه به سعادت دارد؟ سهم طبقات مختلف مدینه از حکمت چقدر است؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها لازم است نخست نگاهی به چیستی مدینه فاضله و حکمت بیفکنیم، سپس دیدگاه افلاطون و فارابی را درباره نقش حکمت در مدینه فاضله بررسی کنیم و نشان دهیم افلاطون و فارابی بهره طبقات مختلف مدینه را از حکمت چقدر می‌دانند؟ آیا لازم است همه طبقات از حکمت بهره‌مند باشند یا بهره‌مندی طبقه‌ای خاص از حکمت برای نیل مدینه به سعادت کافی است؟

به باور نویسندگان مقاله درحالی‌که افلاطون بر لزوم بهره‌مندی حاکمان مدینه از حکمت تأکید کرده است و درباره حکمت سایر طبقات سخنی به میان نیاورده، فارابی حکمت را شرط سعادت تک‌تک افراد مدینه دانسته است. به عقیده معلم ثانی نه فقط حاکمان بلکه همه افراد جامعه باید به سعادت نهایی برسند.

مدینه فاضله

سرشت اجتماعی انسان علت اصلی پیدایش مدینه است، اما مدینه‌ای صفت فاضله می‌گیرد که سه عنصر اساسی در آن وجود داشته باشد:

الف) عنصرغایی: افلاطون هدف نهایی مدینه فاضله را وصول به ایده نیک می‌داند و می‌گوید: «آنچه آدمی در عالم معقول در پایان کار پس از تحمل رنج‌های بیکران در

می‌یابد، ایده نیک است. او مبدأ نخستین و حکمران مطلق است و حقیقت و خرد، هر دو آثار او هستند و جامعه‌ای فضیلت‌محور خواهد بود که به آن ایده نائل آید». (افلاطون، ۱۳۸۰، ص ۱۰۵۸-۱۰۵۹)

فارابی نیز غایت مدینه فاضله را رسیدن به سعادت می‌داند و سعادت حقیقی را این‌گونه تعریف می‌کند: «سعادت نیل به کمال است و آن صیورورت و انتقال نفس در کمال وجود خود بدان مرتبتی که در قوام خود محتاج به ماده نباشد تا از جمله موجودات مفارق و مبرای از ماده گردد». (فارابی، ص ۱۰۰-۱۰۱) این عنصر غایی در آرمان‌شهر این دو فیلسوف مطلوبیت ذاتی دارد.

ب) عنصر تعاون: تعاون اعضای مدینه از اصول ثابت مدینه فاضله است. (همان، ص ۱۱۲. افلاطون، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸) وصول به عنصر غایی با تعاون و همکاری شهروندان حاصل می‌گردد؛ لذا این عنصر جنبه توصیلی و مطلوبیت‌گیری دارد.

ج) عنصر حکمت: حکمت مهم‌ترین عنصر شکل‌گیری مدینه فاضله است. هر دو فیلسوف، فضیلت یک جامعه را متفرع بر جاری‌شدن حکمت در میان شهروندان آن می‌دانند. حکمت موجب می‌شود اهالی مدینه به انسجام درونی برسند و با تعاون و همدلی به سعادت حقیقی نائل آیند. در واقع حقیقت انسان به نفس و ویژگی اصلی نفس انسان به قوه ناطقه و کمال نطق او در عقل بالفعل است که وصول به چنین مقام والایی تنها در گرو فراگیری حکمت می‌باشد.

حکمت در لغت به معنای «حکم» است. اصل و ریشه معنای حکم، منع است، (ابن فارس، ۱۴۰۴، ص ۹۸) منعی که در جهت اصلاح باشد. این معنا در هر دو قسم حکمت اصطلاحی لحاظ شده است. حکمت از حیث نظری انسان را از جهل و در بعد عملی از اخلاق ناپسند باز می‌دارد. (زیبیدی، ۱۳۰۶، ص ۲۵۳) اما حکمت در اصطلاح مترادف کلمه فلسفه می‌باشد. حکمت یا فلسفه را در یک تقسیم‌بندی ارسطویی می‌توان به دو بخش نظری و عملی تقسیم کرد: حکمت نظری آن است که درباره اشیا، آن‌چنان که هستند، بحث می‌کند و حکمت عملی درباره افعال انسان، آن‌چنان که باید و شایسته است، بحث می‌کند. (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۲۸-۱۲۹) افلاطون و فارابی حکمت را برترین دانش‌ها دانسته‌اند و خاصیت اصلی حکمت را شناخت حقیقت برمی‌شمارند. از آنجا که هر دو در زمره حکمای غایت‌گرایند حکمت را تنها راه نیل به سعادت می‌دانند. البته افلاطون

حکمت را دانشی می‌داند که شخص با آن می‌تواند هستی تغییرناپذیر سرمدی را دریابد و آن حقیقت مثالی هر چیزی است، (افلاطون، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱۵-۱۰۱۶) اما معلم ثانی حکمت را برترین علوم برای معرفت برترین موجودات می‌داند. (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۱) حکمت سبب می‌گردد انسان با شناخت سعادت حقیقی از سعادت پنداری رهایی یابد. (همو، ۱۹۹۶، ص ۸۰) و با کسب فضایل نفسانی به خیر مطلق که مبدأ و حقیقت هستی است، نائل گردد. (همو، ۱۴۱۳، ص ۳۸۶)

طبقات اهل مدینه فاضله

افلاطون و فارابی اعضای دولت‌شهر آرمانی خود را در چند سطح تقسیم‌بندی می‌کنند. هرکدام از افراد، با توجه به رتبه‌ای که در مدینه دارند، باید به‌خوبی از عهده انجام وظایف خود برآیند.

افلاطون آرمان‌شهر خود را با توجه به سه جزء روح آدمی به سه طبقه اجتماعی تقسیم‌بندی می‌کند؛ صنعتگران و پیشه‌وران در طبقه پایین، مددکاران و سپاهیان در طبقه میانه و زمامداران و پاسداران و حاکمان در رأس جای دارند. (افلاطون، ۱۳۸۰، ص ۱۱۴۷) (البته بردگان را در هیچ طبقه اجتماعی جای نداده است و از جمله شهروندان مستقل و متشخص نمی‌داند). (همان، ص ۲۰۷۶)

افلاطون در کتاب نهم جمهوری به سه جزئی‌بودن روح آدمی تصریح می‌کند. او می‌گوید: «روح آدمی دارای سه جزء است... جزء اول جزئی است که انسان به وسیله آن دانش به دست می‌آورد. جزء دوم منشأ خشم و اراده است. جزء سوم به صور و اشکال مختلف نمایان می‌شود؛ با توجه به اینکه نیرومندترین میل‌ها از آن ناشی می‌شود، مانند میل خوردن و نوشیدن و شهوت، «جزء شهوانی» نامیدیم». (همان، ص ۱۱۴۷)

در حقیقت جزء دانش‌پژوه روح آدمی که همان نفس عقلانی است، متناظر پاسداران و زمامداران و حاکمان است که در رأس هرم مدینه فاضله واقع شده‌اند. (همان، ص ۹۴۵) البته افلاطون اشاره می‌کند که منظورش از دانش، دانش حقیقی یعنی یادگیری حکمت و فلسفه است و دشوارترین جزء فلسفه را «دیالکتیک» یعنی شناسایی ارتباط مفاهیم می‌داند. (همان، ص ۱۰۳۴) درنهایت این تربیت دیالکتیکی سبب وصول روح آدمی به ایده نیک می‌گردد. چنین شخصی شایستگی حکومت بر مردم را دارد.



جزء دوم روح خشم و اراده است که اگر تحت تعلیم و تربیت صحیح واقع شود، خصلت شجاعت را در وجود انسان متبلور می‌سازد. فضیلت شجاعت ناظر به کسانی است که وظیفه‌شان دفاع از کشور و جنگ با دشمن است؛ بنابراین جامعه شجاعت خود را مدیون جزئی از اجزای خویش است؛ زیرا این جزء معین که طبقه سپاهیان است، نیرویی دارد که به یاری آن در همه احوال اعتقاد خود را درباره اینکه از چه باید ترسید و از چه نباید ترسید، استوار نگاه می‌دارد و تنها چیزهایی را موحد و خطرناک می‌داند که قانونگذار معین کرده و از راه تعلیم و تربیت در درون او جای داده است. (همان، ص ۹۴۶)

در نهایت آخرین جزء روح، امیال شهوانی است. افلاطون این جزء از روح را توده مردم می‌داند که حرفه‌ها و شغل‌ها را عهده‌دارند. وی فضیلت این جزء روح را خویشتن‌داری و اعتدال می‌داند. افلاطون خویشتن‌داری را پیروزی بر هوس‌ها و لذت‌ها می‌داند و می‌گوید: «مردم باید جزء عالی روحشان را بر جزء پست حاکم کنند».

افلاطون در ادامه بحث بین فضیلت حکمت و شجاعت (که در طبقه اول و دوم جامعه وجود داشت) و خصلت خویشتن‌داری فرق می‌گذارد. او معتقد است خویشتن‌داری باید در تمام جامعه ظهور داشته باشد، چون این خصلت همه اعضای جامعه را اعم از ضعفا و اقویا و طبقاتی که میان این دو قرار دارند، به هم پیوند می‌دهد و هماهنگ می‌سازد؛ افلاطون می‌گوید: «خویشتن‌داری به معنای راستین همین توافق نظر و اتفاق عقیده همه اجزاست، اعم از عالی و دانی، در اینکه چه در وجود فرد و چه در جامعه کدام جزء باید بر اجزای دیگر حکم براند». (همان، ص ۹۵۰)

افلاطون در پایان به عنصر عدالت اشاره می‌کند که سه فضیلت حکمت، شجاعت و خویشتن‌داری در سایه و لوای آن پدیدار می‌شوند. وی در تعریف عدالت می‌گوید: «عدالت یعنی آدمی وظیفه خاص خود را انجام دهد و به کار دیگران دخالت نکند». او عدالت را سبب پیدایش آن سه خصلت در جامعه می‌داند و اعتقاد دارد تا زمانی آنها بروز و ظهور دارند که عدالت استوار و پابرجاست. وی در ادامه می‌آورد: «اگر هر یک از طبقات سه‌گانه پیشه‌وران و سپاهیان و پاسداران تنها به انجام وظیفه خود اکتفا کنند، عدل است و جامعه‌ای که چنین وضعی در آن حکمفرما باشد، جامعه‌ای است عادل». (همان، ص ۹۵۳)

فارابی نیز در منظومه فکری‌اش، مدینه فاضله را به بدن کامل و صحیح تشبیه کرده است و آن را به پنج جزء تقسیم می‌نماید: ۱. افاضل: بخش فضایل و علوم؛ ۲. ذووالأسنة:

بخش فرهنگ؛ ۳. مقدر: بخش کارگزاران؛ ۴. مالیون: بخش اقتصاد؛ ۵. مجاهدون: بخش جنگ و دفاع. (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۵)

۱. أفاضل

فارابی هیئات نفسانی را که انسان با آنها خیرات و افعال جمیله انجام می‌دهد فضائل می‌داند و کسی که صاحب این هیئات نفسانی باشد، اهل فضائل است. (همان، ص ۲۴) او برای این طبقه اهمیت ویژه‌ای قائل است، به طوری که در صورت وفات یا قتل آنان می‌گوید: «باید بر اهل مدینه گریست و نوحه کرد که چنین شخصی را از دست داده‌اند». (همان، ص ۵۴) معلم ثانی سه گروه را در زمره أفاضل یاد کرده است: حکیمان، مُتَعَقِّلان و صاحبان اندیشه در امور مهم.

- حکیمان: آنان فیلسوفان و آگاهان به علوم نظری‌اند؛ زیرا با حکمت به سعادت و کمال حقیقی که معرفت به واجب‌الوجود است، نائل شده‌اند. (همان، ص ۵۴)

- متعقلان: در کتاب *فصول المنتزعه* در تعریف تعقل آمده است: «تعقل عبارت است از اندیشه درست و استنباط اموری که برای عمل، بهتر و شایسته‌ترند تا با آنها برای آدمی خیر بزرگ حقیقی و غایت شریف و فاضلی تحصیل گردد؛ بنابراین متعقل کسی است که عقل عملی خود را به کار بسته است تا به سعادت دست یابد. از آنجا که متعقل به دنبال نیل به سعادت و کسب خیرات است، در زمره أفاضل قرار می‌گیرد، اما اگر متصف به ردائل شود، تعقل او استحاله شده تبدیل به خباثت و حيله‌گری می‌شود». (همان، ص ۵۵)

- صاحبان اندیشه در امور مهم: فارابی برای این دسته از افراد از اصطلاح «جودة-الرأی»، انسانی که صاحب اندیشه درست است، یاد می‌کند. او در این باره می‌گوید: «انسانی که در افعالش با فضیلت و خیرخواه است و سپس گفتارها و عقاید و اندیشه‌ها و مشورت‌هایش به صورت مکرر تجربه شده باشد که صحیح و مستقیم و مستحکم است، چنین شخصی صاحب اندیشه درست و در طبقه أفاضل است». (همان، ص ۵۹)

۲. حملة‌الدین و ذوالألسنه

فارابی اصنافی را که در نهاد فرهنگی باید به رئیس مدینه فاضله کمک کنند، این گونه



معرفی می‌کند: «حملة الدين و ذوو الألسنة و هم الخطباء و البلغاء و الشعراء و الملحنون و الكتّاب و من یجری مجراهم»: (همان) حاملان و عاملان دین و اهل لسان که همان خطیبان و بلیغان و شاعران و خوانندگان و نویسندگان و کسانی‌اند که در سلک آنها قرار دارند.

نکته درخور توجه آن است که معلّم ثانی دو ویژگی مهم و اساسی را برای تمام گروه‌هایی که متولیان فرهنگ جامعه‌اند، لازم و ضروری فرض کرده و مقسم دانسته است؛ این دو خصیصه به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. حملة الدين: کسی که در جایگاه تبلیغ، خطابه، نویسندگی و ... مشغول به ترویج مسائل فرهنگی در جامعه است. شرط اول آن آگاهی به مسائل دینی است. از آنجا که منظومه فکری فارابی تحت تأثیر دین اسلام و تفکر شیعی است ترویج معارف دینی را به اساسی‌ترین عنصر در فرهنگ مدینه دانسته است؛ از این رو مروّجان و متولیان فرهنگی جامعه، ابتدا باید آگاهی لازم به فرهنگ دینی آگاهی داشته باشند تا بتوانند در جهت تعلیم و تربیت اعضای مدینه موفق باشند.

۲. ذوو الألسنة: این تعبیر زیبا و نغز فارابی (اهل لسان) به ویژگی دوم گروه‌های فرهنگی اشاره دارد. مروّجان فرهنگ یک جامعه علاوه بر آگاهی به احکام و ضوابط دینی باید بیانی شیوا داشته باشند تا بتوانند آموزه‌های دینی را به بهترین وجه به مردم منتقل کنند. اهل لسان کسی است که هنر انتقال ارزش‌ها و مفاهیم عالیه را در قالب‌های زیبا دارد.

۳. مقدّرون

حاکم مسئولیت کارهای اجرایی را به این نهاد واگذار کرده است. آنچه اهمیت خاص گروه مقدّرون را نشان می‌دهد، اجرای عدالت بین افراد مدینه است؛ لذا باید به علم حساب و هندسه آگاهی لازم داشته باشند. البته وظیفه درمان مردم یا پیش‌بینی وضع آب و هوا نیز بر عهده آنان است. همان‌طور که اشاره شد، برقراری عدالت و وظیفه اصلی آنان در مدینه است؛ از همین رو فارابی در ادامه به تشریح عدالت در جامعه می‌پردازد؛ او می‌گوید: «عدل در مرحله اول عبارت است از توزیع خیرات مشترکی که برای اهل مدینه است، برای همه اهالی آن و سپس محافظت از حقوقی که بین آنها تقسیم شده است. این

خیرات شامل سلامتی، دارایی، کرامت، مقام، مرتبه و سایر خیراتی است که افراد مدینه در آن سهم داشته باشند». (همان، ص ۷۱)

۴. مالیون

این نهاد متولی بخش اقتصادی در مدینه است. صنعتی که مسئولیت بخش مالی مدینه را بر عهده می‌گیرد، صنعتی است که با بهره‌گیری از دیگر صنایع جزئی می‌تواند ثروت و درآمد برای مدینه به دست آورد. (فارابی، ۱۴۱۳، ص ۱۵۹) فارابی در *فصول‌المنتزعه* به بیان اصناف مختلف مالیون می‌پردازد و می‌گوید: «مالیون و متولیان مسائل اقتصادی کسانی‌اند که در مدینه مال و سرمایه را کسب می‌کنند، مانند کشاورزان و دامپروران و تاجران و دیگر کسانی که به مشاغل اقتصادی مشغول‌اند». (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۵-۶۶)



با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت معلم ثانی در نظام سیاسی مدینه فاضله، علاوه بر توجه به فضائل اخلاقی و نیل به سعادت، به مسائل اقتصادی و مالی نیز عنایت داشته است. جامعه‌ای که او ترسیم می‌کند، یک جامعه واقعی است که به نیازهای مختلف آن توجه شده است.

۵. مجاهدون

گروهی که وظیفه آنان جنگ در برابر دشمنان خارجی است، گروهی که وظیفه‌شان حفظ و حراست از نظم داخلی است. فارابی پس از اینکه تمام ارکان مدینه خود را تأسیس کرد، به گروه مجاهدون اشاره می‌کند که برای حفظ دستاوردهای اصناف قبل و مهم‌تر از آن صیانت اصل نظام سیاسی از شر دشمنان داخلی و خارجی ایجاد شده است. (همان، ص ۷۶)

حکمت شهروندان از منظر افلاطون

حال پس از بیان دیدگاه افلاطون و فارابی درباره طبقات و اصناف مدینه فاضله دیدگاه این دو فیلسوف را درباره نقش حکمت در مدینه فاضله و طبقات آن پی‌می‌جوییم. افلاطون بر اساس نظریه نفس سه جزئی، قائل به سه نوع انسان متفاوت است. او در حقیقت انسان‌ها را بر مبنای سرشت و طبیعت‌شان به طبقات مختلف تقسیم می‌کند.

«پولیتیای افلاطون» سه طبقه دارد که طبقه حاکم اساسی‌ترین و مهم‌ترین آن است. کسانی که شایستگی پیدا کرده‌اند که به طبقه حُکام راه پیدا کنند، سرشتی زرین دارند. (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۰)

به اعتقاد افلاطون تنها زمامداران آرمان‌شهر او لیاقتِ دستیابی به کمالات و فضائل والای انسانی را دارند و فقط آنان‌اند که می‌توانند به مراتب عالیه نفس (که کسب حکمت باشد) نائل آیند. او در جای‌جای کتاب جمهوری و با تعبیر گوناگون فیلسوف را تعریف کرده است و فضیلت فیلسوف را حکمت دانسته است؛ چراکه تنها فلاسفه‌اند که قادرند حقیقت مثالی هرچیزی را بشناسند و از سرگردانی عالم کثرت خارج و به هستی سرمدی که ایده نیک باشد، واصل شوند.

افلاطون هنگامی که در کتاب ششم جمهوری صفات هشتگانه فیلسوفان را می‌نویسد، بیان می‌دارد که «تمام اینها مربوط به طبیعت و سرشت آنان است و خاصیتی است که از هنگام تولد در نهادشان نهفته شده است». از همین رو سعی دارد به مخاطب بفهماند که حکمت و فلسفه مخصوص طبایع خاصی است و این طبایع‌اند که شایستگی زمامداری دارند. این امر تا حدی مهم است که افلاطون علت تبدیل حکومت آریستوکراسی (که مدل حکومتی مطلوب اوست) به حکومت تیموکراسی را زمامداران آینده می‌داند که طبایع زرین از سیمین و آهنین را تمیز نمی‌دهند. (افلاطون، ۱۳۸۰، ص ۱۰۹۷-۱۰۹۸)

سپاهیان طبقه دوم پولیتیای افلاطونی را تشکیل می‌دهند. وظیفه این گروه دفاع و محافظت از شهروندان در مقابل دشمنان و اجانب است. افلاطون سرشت سپاهیان را سیمین دانسته است و فضیلت آنان را شجاعت می‌داند. آنان باید مطیع اوامر فیلسوف-پادشاه باشد و همچون سگان نگهبان بر حفاظت از حریم مدینه و اموال اهالی آن بپردازند؛ از این رو زن و فرزند در این طبقه اشتراکی است و اعضای آن مال و منزل شخصی نخواهند داشت. (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۱)

افلاطون سومین جزء نفس را که مربوط به امیال شهوانی است، با توده مردم انطباق داده است که سرشتی مسین و آهنین دارند و در طبقه سوم پولیتیای او جای می‌گیرند. معرفت این گروه در حد همین حواس مادی و ظاهری است و چون با جزء دوم نفس (که امیال و شهوات است) سروکار دارند، فضیلت این گروه را اعتدال و خویشتن‌داری لحاظ کرده است. (همان)



گروه دیگر بردگان اند که افلاطون هیچ گونه احترام و تکریمی برای آنان قائل نیست، حتی این ارزش را ندارند که به یک طبقه اجتماعی محسوب شوند؛ از همین رو بردگان را شهروند نمی‌داند، بلکه ابزاری برای آسایش بیشتر شهروندان مدینه می‌شمرد.

بنابراین با توجه به ضرورت حکومت برای جامعه و شرط حکمت برای متصدیان حکومت، حکمت در مدینه فاضله جایگاه بلندی دارد. اگر حاکمان جامعه از حکمت بی‌بهره باشند، آن جامعه به سعادت راستین دست نمی‌یابد. طبقه دوم که سپاهیان اند، لازم است از حاکمان حکیم اطاعت کنند و از آن حمایت نمایند؛ از این رو در خدمت حکمت خواهند بود. طبقه سوم که پیشه‌وران اند، با درپیش گرفتن عفت و خویشتن‌داری به مقتضای حکمت عمل کنند و هرچند حکیم نیستند، حکیمانه عمل کنند.

با توجه به توضیحات فوق روشن می‌گردد جایگاه حکمت در منظومه فکری افلاطون مخصوص طبقه اول (حاکمان و زمامداران مدینه) است و بقیه شهروندان مدینه به صورت فطری و طبیعی از این فضیلت بزرگ بی‌بهره‌اند. تنها کسانی شایستگی تربیت دیالکتیکی و فراگیری حکمت را دارند که سرشت زرین داشته باشند و البته بقیه جامعه با تبعیت کامل از حاکم حکیم سعادت خود را تضمین می‌کنند.

حکمت و شهروندان از منظر فارابی

معلم ثانی طبقات اهل مدینه فاضله را با توجه به نیازهای مختلف جامعه (حوزه‌های فرهنگ و اقتصاد و دفاع و ...) پنج قسم می‌داند. فارابی حکمت را در تمام سطوح مدینه فاضله، از بالاترین سطح جامعه گرفته تا پایین‌ترین آن، جاری و ساری می‌داند. حتی ایشان علت انسجام درونی مدینه را فراگیری حکمت دانسته است.

حکمت نظری شهروندان

اشیای مشترکی در بخش حکمت نظری وجود دارد که همه افراد مدینه فاضله باید به آنها آگاه باشند. فارابی در کتاب *الملة* این مشترکات را به دو قسم آرا در اشیای نظری و در اشیای ارادی تقسیم کرده است:

آرا در اشیای نظری

معلم ثانی در کتب مختلف خود به آرا و اصول عقاید مشترک شهروندان مدینه فاضله

اشاره می‌کند. در اینجا سعی شده خلاصه‌ای جامع از آن آرا بیان گردد:

۱. آرای مربوط به خداوند متعال (سبب اول) و صفات او؛
۲. آرای مربوط به موجودات روحانی؛
۳. آرای مربوط به چگونگی آغاز عالم و اجزا و مراتب آن؛
۴. آرای مربوط به تکوین انسان؛
۵. آرای مربوط به رئیس اول و چگونگی و چیستی وحی؛
۶. آرای مربوط به جانشینان رئیس اول؛
۷. آرای مربوط به ابرار و انسان‌هایی که پیشوای مردم‌اند؛
۸. آرای مربوط به مدینه فاضله و شناخت اهالی آن؛
۹. آرای مربوط به مدینه غیرفاضله و آگاهی از سرانجام آنها؛
۱۰. آرای مربوط به موت و حیات پس از آن. (فارابی، ۱۹۸۶، ص ۴۴-۴۵. همو، ۱۹۹۵، ص ۱۴۲-۱۴۳)

آرا در اشای ارادی

قسمت دوم حکمت نظری در خصوص آرای ارادی شهروندان مدینه فاضله است؛ فارابی در کتاب المله آنها را به چهار قسمت تقسیم کرده است:

۱. آرای ارادی‌ای که انبیا و پادشاهان فاضل و رؤسای نیکو و امامان هدایت و حق را (که در زمان گذشته بوده‌اند) توصیف می‌کند، کارهای نیک آنان را می‌شناساند و سرنوشت آنان و پیروانشان را از مدینه‌ها و امت‌های مختلف بیان می‌کند.
۲. آرای ارادی‌ای که پادشاهان فرومایه و رؤسای تبه‌کار سلطه‌گر از اهل جاهلیت و پیشوایان گمراهی (که در گذشته بوده‌اند) و نیز کارهای نادرست‌شان را توصیف می‌نماید و سرنوشت آنان و پیروانشان از مدینه‌ها و امت‌های مختلف را بیان می‌دارد.
۳. آرای ارادی‌ای که به توصیف پادشاهان فاضل و رؤسای نیکو و امامان حق در زمان حاضر و کارهای نیک آنان می‌پردازد.
۴. آرای ارادی‌ای که رؤسای تبه‌کار و پیشوایان گمراهی و اهل جاهلیت در زمان حاضر و کارهای بدشان را می‌نماید.

از دیدگاه فارابی، تمام آرای ده‌گانه نظری و آرای چهارگانه ارادی از اصول عقاید اساسی شهروندان مدینه فاضله است. همه باید در فراگیری این آرا بکوشند تا بتوانند اتحاد

و انسجام درونی مدینه را برای نیل به سعادت حفظ کنند. (فارابی، ۱۹۸۶، ص ۴۵)

حکمت عملی شهروندان

فارابی علاوه بر ارتقای حکمت نظری شهروندان معتقد است اهالی مدینه در حکمت عملی و افعال نیز باید بکوشند و در این زمینه مشترکاتی را داشته باشند. او در کتاب الملة پس از بیان اصول و آرای مشترک به بیان حکمت عملی و افعال فاضله می پردازد:

۱. افعال و گفتارهایی که خداوند تعالی را تعظیم و تمجید می کند (عبادات).

۲. افعالی که سبب تعظیم موجودات روحانی و ملائکه است.

۳. افعالی که پیامبران و پادشاهان فاضل و رؤسای نیکو و امامان هدایت را که در

گذشته بوده اند تعظیم می نمایند (ولایت).

۴. افعالی که سبب تقبیح پادشاهان فرومایه و رؤسای تبهکار و پیشوایان گمراهی که

در گذشته بوده اند می گردد (برائت).

۵. کلیه افعالی که انسان شایسته است با خود یا دیگران در نظام مدینه فاضله انجام

دهد (معاملات). (همان، ص ۴۶)

معلم ثانی در نهایت می گوید: ملتی فاضله است که جملگی شرایط فوق اعم از حکمت نظری و عملی را دارا باشد و شهروندان آن حکمت را چه در مقام نظر و چه در مقام عمل در تمام شئون زندگی خویش جاری سازند.

فارابی نقش درخور توجهی برای حکمت در مدینه فاضله قائل شده است و آن را برای همه طبقات مدینه فاضله لازم شمرده است. در نظر فارابی حکیم حقیقی و متعقل علی التمام همان نبی است، اما دیگران نیز باید از حکمت بهره ای داشته باشند. کمترین بهره از حکمت آن است که آرای مشترک یادشده را بدانند. البته فارابی بر آن است که همه شهروندان نمی توانند به امور یادشده معرفت یکسان داشته باشند. این امور به دو نحو شناخته می شوند و می توان گفت دو نوع معرفت وجود دارد: معرفت حقیقی و معرفت مثالی.

معرفت حقیقی آن است که امور یادشده به همان نحوی که موجودند در نفس ارتسام پیدا کنند و انسان آنها را با برهان و با بصائر خود ببیند. این نوع معرفت از آن حکمای مدینه است (فراموش نشود منظور فارابی از حکما در درجه نخست انبیا هستند). معرفت مثالی آن است که مثال های امور یادشده در نفس حاصل شود. چنین معرفتی برای کسانی



حاصل می‌شود که تابع حکما باشند، به آنان اعتماد داشته باشند و تصدیق‌شان کنند. در واقع حکما پس از آنکه امور یادشده را شناختند، این شناخت را با مثال‌ها به پیروان خود منتقل می‌سازند و آگاهشان می‌کند؛ (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۱۴۳) بنابراین فارابی بر آن است که همه شهروندان مدینه فاضله باید بهره‌ای از معارف حکمی داشته باشند، ولو به نحو مثالی و تبعی.

بررسی مقایسه‌ای آرای افلاطون و فارابی در مورد نقش حکمت در مدینه فاضله

در مقایسه افکار این دو فیلسوف، تفاوت‌هایی درباره جایگاه حکمت نزد شهروندان مدینه فاضله به چشم می‌خورد:

اول: تلقی افلاطون از حکمتی که حکیمان باید بیاموزند، با تلقی فارابی متفاوت است. در نظر افلاطون منظور از «حکمت»، معرفت به مثل به‌ویژه مثال نیک است. او بر دیالکتیک که برترین جزء حکمت است، تأکید کرده. اما از دید فارابی حکمت معرفت به حقایق هستی به‌ویژه مبدأ و غایت هستی، علل اولی و سعادت حقیقی انسان است. فارابی با تفصیل بیشتری از معارف حکمی مورد نیاز سخن گفته است.

دوم: در مدینه افلاطون فقط عده معدودی از شهروندان (به دلیل سرشت و طبیعت زرین‌شان) لیاقت فراگیری حکمت را دارند. این طبایع تنها از میان کودکان گلچین می‌شوند تا برای زمامداری تربیت شوند. اما بقیه طبقات مدینه (به سبب سرشت سیمین یا مسین و آهنین) شایستگی دریافت حکمت را ندارند و باید تابع و مطیع اوامر حاکم باشند. اما فارابی نه تنها راه کسب حکمت را در تمام سطوح مدینه برای شهروندان باز گذاشته است، بلکه تأکید دارد تمام اهالی مدینه باید در حکمت نظری و عملی اشتراک‌هایی داشته باشند تا انسجام درونی مدینه محفوظ بماند و تمام شهروندان بتوانند در جهت سعادت حقیقی گام بردارند.

سوم: جامعه افلاطونی دارای نظامی کاملاً بسته و طبقه‌بندی شده است، به طوری که قابلیت ارتقای شهروندان از طبقه‌ای به طبقه دیگر وجود ندارد. درحقیقت شهروندان در نظام سیاسی افلاطون از همان ابتدای تولد بر اساس سرشت‌ها و طبایع مختلف تقسیم می‌گردند و تا آخر عمر حق ورود به مراحل بالاتر را ندارند.

اما در منظومه فکری فارابی، اگر چه افراد با استعدادهای متفاوت آفریده شده‌اند، راه کمال و رسیدن به مراتب عالیه برای تمام شهروندان باز است. در واقع تمام اقشار جامعه



فارابی این فرصت را دارند که با تلاش و کوشش به والاترین فضائل انسانی دست یابند، استعداد‌های بالقوه خویش را به فعلیت برسانند و حتی ارتقا بخشند. چون فارابی تحت تأثیر تعالیم اسلامی بوده است، ملاک و ارزش تلاش خود شخص در رسیدن به کمالات انسانی است، نه طبیعت و استعداد و سرشت فطری که افلاطون بیان می‌کرد.

چهارم: تکریم و احترام در آرمان شهر افلاطون بر اساس طبایع افراد است؛ از همین رو طبقه سوم که سرشتی آهنی و پست دارند و تمام هدف آنان ارضای شهوت و مسائل دون جسمانی است، از هر نوع نگاه ارزش‌مدارانه و محترمانه بی‌بهره‌اند. گروه بردگان نیز اصلاً شهروند محسوب نمی‌شوند. آنان به منزله ابزار و آلتی برای آسایش دیگران‌اند و لیاقت هیچ‌گونه تکریمی را ندارند.

در نگاه فارابی تمام سطوح اجتماع از بالاترین طبقه گرفته تا پایین‌ترین سطح، از اقویای شهروندان تا ضعفا، شایسته تکریم و احترام‌اند. فارابی به لحاظ اینکه از منظر دین اجتماع فاضله خود را بنا کرده است، همه انسان‌ها را در هر حرفه و شغلی که باشند، درخور تکریم می‌داند و برای هویت انسانی هر شخصی جایگاه ویژه‌ای قائل است.

نتیجه‌گیری

این نوشتار به بحث از حکمت و شهروندان مدینه فاضله اختصاص یافت و تفاوت بنیادین منظومه فکری افلاطون و فارابی در این موضوع بررسی گردید. هر دو فیلسوف کوشیده‌اند با استفاده از حکمت، نظم خاصی را در دولت - شهر آرمانی خود حاکم کنند. فیلسوف یونانی برای وصول به این هدف، افراد شهر خود را به اجزای روح آدمی تمثیل کرد. معلم ثانی برای نیل به همان غایت، اعضای مدینه فاضله خود را به بدن تام و صحیح آدمی تشبیه نمود. افلاطون یادگیری و بهره‌مندی از حکمت را مخصوص طبایع زرین دانسته است؛ چراکه این افراد در آینده شایستگی زمامداری و حاکمیت بر مردم را دارا هستند. اما طبقات دیگر آرمان شهر او (به دلیل سرشت مسی یا آهنی) ناگزیر از این فضیلت بی‌نصیب خواهند ماند. معلم ثانی با بهره‌گیری از منابع و حیانی برای تمام سطوح جامعه تشخص قائل بود و همه شهروندان مدینه فاضله را شایسته فراگیری حکمت می‌دانست.

منابع

- ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۲، بیروت: مکتبه الأعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- افلاطون، «جمهوری»، *مجموعه آثار*، ترجمه محمد حسن لطفی، ج ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.
- _____، «قوانین»، *مجموعه آثار*، ترجمه محمد حسن لطفی، ج ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.
- زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۸، بیروت: دارالمکتبه الحیاة، ۱۳۰۶.
- فارابی، ابونصر، *آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها*، تحقیق دکتور علی بوملحم، بیروت: دارالمکتبه الهلال، ۱۹۹۵ م.
- _____، *احصاء العلوم*، ج ۱، بیروت: مکتبه الهلال، ۱۹۹۶ م.
- _____، *الأعمال الفلسفیه*، تحقیق دکتور جعفر آل یاسین، ج ۱، بیروت: نشر دار المناهل، ۱۴۱۳ ق.
- _____، *فصول المنتزعه*، تحقیق الدکتور فوزی متری نجار، بیروت: المکتبه الزهراء «س».
- _____، *الملة*، تحقیق دکتور محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
- مطهری، مرتضی، «آشنایی با علوم اسلامی» (منطق و فلسفه)، *مجموعه آثار*، ج ۵، چ ۳، تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
- ناظرزاده کرمانی، فرناز، *فلسفه سیاسی فارابی*، ج ۱، تهران: دانشگاه الزهراء «س»، ۱۳۷۶.